

نفت، مصدق و حزب توده

مجید اشرف نژاد

<http://revolt.blogfa.com>

نیم قرن پیش ایالات متحده برای اولین بار دولت یک کشور در خاورمیانه را سرنگون ساخت. قربانی این عملیات، دولت محمد مصدق، نخست وزیر ایران بود که با رأی مردم به قدرت رسیده بود. عملیات آژاکس، تاریخ ایران، خاورمیانه و حتی جهان را تغییر داد. این عملیات، محمد رضاشاه را دوباره بر تخت طاووس نشاند و به او اجازه داد که دیکتاتوری خود را دوباره با شدت بیشتری اعمال کند. سولاتی که اینجا در ذهن ایجاد می شود این است: چرا کودتا؟ چرا کودتایی به این ارزانی و راحتی؟ آیا در این کودتا، صرفاً آمریکا و انگلیس نقش داشتند؟ نقش ارتش چه بود؟ روحانیونی که این کودتا را تأیید و حمایت کردند چه نقشی داشتند؟ همچنین سیاستمدارانی که غیر از تأیید، احیاناً طراح آن نیز بوده اند؟ چرا آیت الله کاشانی، نواب صفوی، آیت الله فلسفی، دکتر بقایی، حسین مکی، علی زهری، شمس قنات آبادی و سپهبدی به جبهه ملی پشت کردند و به آن خیانت کردند تا جائیکه دکتر بقایی به خود اجازه می دهد به کودتا عنوان «قیام ملی ۲۸ مرداد» بدهد. به هر حال به بسیاری از این پرسشها پاسخ هایی داده شده است، که به عقیده نگارنده تا حدود زیادی توانسته اند جوابگوی سولات بالا باشند. اما مسئله ای که اینجا مطرح است این است که تا کنون تحلیلهای متعددی از عملکرد حزب توده و شخص دکتر مصدق ارائه شده است. در این قسمت نیز به بررسی موضع گیری حزب توده و شخص دکتر مصدق، دو عامل تأثیرگذار در این دوره که در آن زمان دارای تأثیر و نفوذ بالایی در مردم بودند، می گیریم.

واکنش حزب توده نسبت به جریان ملی شدن نفت، و مصدق نخست وزیر، در بهترین حالت متناقض بود. ریشه های مسئله به زمان جنگ جهانی دوم برمی گشت، که ایران در اشغال متفقین بود، در نیمه دوم سال ۱۳۲۲، کابینه ساعد باب گفتگو با شرکت های نفتی انگلیسی و آمریکایی را بر سر قرارداد اکتشاف میدانهای نفتی جنوب، که بنابر قراردادهای موجود هنوز کاوشی در آنها صورت نگرفته بود، گشود. این در زمانی بود که هم حزب توده و هم ملی گرایان در مجلس چهاردهم (تنها دوره ای که حزب توده دارای نماینده بود) به عنوان اقلیت حضور داشتند. مذاکرات برای مدتی در پس پرده جریان یافت، تا اینکه یکی از نمایندگان مجلس آن را افشا کرد. نمایندگان حزب توده و ملی گرایان در مجلس با فکر واگذاری امتیازات جدید به امپریالیسم از در مخالفت برآمدند. اما در شهریور ۱۳۲۳ که هیئتی از طرف اتحاد شوروی به ریاست کافتارادزه به تهران رسید و خواستار مذاکره بر سر امکان واگذاری حق اکتشاف میدان های نفتی شمال ایران شد، وضع بکلی تغییر کرد. کابینه ساعد که طرفدار انگلیس بود با پیشنهاد شوروی مخالفت کرد و همین باعث شد که هیئت شوروی به تهدید متوسل شود. از این لحظه تا یک سال پیش از کودتا، ملی گرایان و حزب توده در مورد مسئله نفت راه خود را جدا کردند. ملی گرایان، به رهبری مصدق، با واگذاری هرگونه امتیازی به شوروی ها تا زمانی که ایران بر منابع خود کنترل کامل پیدا نکرده، مخالف بودند. از آن گذشته مصدق در سال ۱۳۲۳ با شتاب لایحه ای را به مجلس برد که هیئت دولت را از هرگونه مذاکره بر سر مسائل مربوط به صنایع نفت با خارجیان بدون اطلاع و مشارکت کامل

مجلس منع می کرد. در خلال مذاکرات مجلس بر سر این موضوع، مصدق تز «موازنه منفی» خود را که بعدها سنگ بنای سیاست خارجی او را تشکیل داد، باز هم توسعه داد. وی درباره این مورد عنوان کرد: «من آنچه عرض کردم در مصالح مملکت و منافع آن دولتی است که طالب «موازنه سیاسی» است. هرگاه ما تعقیب از «سیاست مثبت» کنیم، باید امتیاز نفت شمال را هم برای مدت ۹۲ سال بدهیم و به این طریق موازنه سیاسی برقرار کنیم. گذشته از اینکه ملت ایران برای همیشه و اکنون مجلس، با این کار موافق نیست و دادن امتیاز مثل این است که مقطوع البدی برای حفظ موازنه راضی شود که دست دیگر او را هم قطع کنند».

سیاست حزب توده در سال ۱۳۲۳ در جهت «موازنه مثبت» سیر می کرد و برداشت آنها از این عمل مصدق، مخالفت با منافع شوروی و همگامی وی با امپریالیسم آمریکا و انگلیس بود.

در سال ۱۳۲۸ ملی شدن صنعت نفت دوباره مطرح شد و یک بار دیگر حزب توده نشان داد که برای این مبارزه آمادگی ندارد. در تیر ماه ۱۳۲۸ ساعد، که یک بار دیگر به نخست وزیری رسیده بود، کوشید یک قرارداد الحاقی را با شتاب از طریق مجلس پانزدهم (که به خاطر انتخابات در آستانه تعطیلی بود) به تصویب برساند. این قرارداد، که به قرارداد گس-گلشائیان (طرفین انگلیسی و ایرانی مذاکره) معروف بود، قرارداد تجدید نظر شده نفتی ۱۹۳۳ (۱۳۱۲) ایران و انگلیس را، که مدت امتیازات نفتی انگلیس را از ۱۹۶۲ (۱۳۴۱) به ۱۹۹۳ (۱۳۷۲) افزایش داده بود، تأیید می کرد و به آن جنبه قانونی می بخشید. اما از آنجا که مذاکرات ۱۹۳۳ (۱۳۱۲) در دوران حکومت رضاخانی انجام شده و از طرف مجلس دست نشاندۀ او به تصویب رسیده بود، مشروعیت این قرارداد مورد پذیرش طرف ایرانی نبود. عمر مجلس بدون تصویب لایحه ای در این خصوص به پایان رسید و تلاش انگلیسی ها ناکام ماند. در جریان انتخابات مجلس شانزدهم، در تابستان و پاییز، مصدق و همکارانش جبهه ملی را تأسیس کردند و با وجود تقلب در انتخابات، موفق شدند چند تن از اعضای خود را به مجلس جدید بفرستند. به سرعت مصدق در رأس کمیسیون فرعی نفت در مجلس قرار گرفت و صحنه برای مبارزه در راه ملی شدن صنعت نفت مهیا شد. کمیسیون فرعی بحث خود را درباره لایحه گس-گلشائیان در تیر ماه ۱۳۲۹ آغاز و آن را رد کرد. مصدق دو ماه مهلت خواست تا امکانات و الزامات ملی کردن صنعت نفت را بررسی کند. در اسفند ۱۳۲۹ صنعت نفت ملی شد و مصدق در یکی از مقاطع تاریخی و بسیار بحرانی کشور به نخست وزیری منصوب گردید. حزب توده با تحلیل غلط از واقعیت های عینی موجود در عرصه سیاست روز، نتوانست از موج جدیدی که جریان ملی شدن نفت را برانگیخته بود، درک صحیحی پیدا کند.

جبهه ملی در واقع ائتلافی بود از ملی گرایان طرفدار آمریکا، لیبرالها و جناح راست مذهبی. در مجموع جبهه ملی به صورت یک موازنه ظریف و شکننده درآمده بود که لازم بود احزاب دیگر با همان ظرافت و حساسیت سیاست خود را در قبال آن تعیین کنند. تحلیل حزب توده از جریان ملی شدن نفت نه بر پایه واقعیت های عینی درون ایران، بلکه براساس اوضاع بین المللی استوار بود. شگفت آنکه، در حالیکه سیاست حزب در قبال مسئله ملی کردن نفت بطور ذهنی با منافع شوروی گره خورده بود، حتی به معنای بازتاب سیاست شوروی در این خصوص نبود. در حالیکه شوروی ها به هنگام تحریم اقتصادی ایران از جانب انگلیس، برای کمک به ایران کار چندانی انجام ندادند، اما اهمیت قانون ملی شدن نفت را دریافتند. رسانه های شوروی از ملی شدن نفت پشتیبانی و از مصدق و جبهه ملی گزارش مثبتی ارائه کردند، ولی حزب توده براساس برداشت خودش از آنچه وظایف بین المللی اش تلقی می

کرد، عمل می نمود. دشمنی حزب توده با دولت مصدق تا سال دوم تصدی او ادامه پیدا کرد. در تیر ماه ۱۳۳۱، مصدق به دنبال اختلاف با شاه از سمت خود کناره گیری کرد. به دنبال آن در ۳۰ تیر قیام خونین صورت گرفت که شاه را واداشت مصدق را به مقام خود بازگرداند و به او اختیارات بیشتری واگذار کند. از این مقطع تا روز سقوط مصدق، سیاست حزب توده به حمایت از مصدق (به بهای از دست رفتن استقلال حزب) تغییر کرد. مصدق در ماههای پس از سی تیر با اطمینان از شکست شاه و انگلیس، به تغییرات اجتماعی بنیادین دست زد، از همین روی پشتیبانی جناح راست سنتی (راست مذهبی) جبهه را از دست داد و وقتی علاوه بر انگلیس با آمریکا نیز بر سر ملی کردن صنعت نفت اختلاف پیدا کرد طرفداری عناصر طرفدار آمریکا را نیز از دست داد که این دو گروه در آینده از مجریان کودتا شدند که با انگلیس و آمریکا به سازش رسیدند و دولت ملی را سرنگون کردند. در شرایطی که مصدق طرفداران سنتی خود را از دست می داد، حمایت حزب توده از دولت مصدق نیز بیشتر می شد.

سرانجام، کودتا

توده‌ای‌ها از طریق شبکه اطلاعاتی خود در نیروهای مسلح، بویژه لشکر گارد سلطنتی که پشتیبان اصلی کودتا بود، از پیش آگاه شده و حتی به مصدق خبر داده بودند. در روز ۲۵ مرداد کودتای اول شکست خورد و در فاصله بین دو کودتا (۲۵ تا ۲۸ مرداد) حزب در آماده باش کامل به سر می برد و با نخست وزیر در تماس بود. بین دو تلاش برای کودتا، حزب توده به پائین کشیدن مجسمه های شاه در گوشه و کنار کشور، نشر مقالاتی در محکوم کردن کودتا و درخواست الغای سلطنت و استقرار جمهوری دموکراتیک خلق، سرگرم بود.

هنگامی که تحویل ناگهانی و شدید در زندگی یک ملت روی می دهد، با وضوح خاصی معلوم می گردد که هریک از طبقات این ملت چه هدفی را تعقیب می کند، چه نیرویی دارد و با چه وسایلی عمل می نماید (لنین، درسهای انقلاب).

در صبح روز ۲۷ مرداد، مصدق در گفتگویی سرنوشت ساز از سفیر آمریکا وعده گرفته بود که در صورت برقراری دوباره نظم و قانون، از آمریکا کمک بگیرد. مصدق نیز درست نظیر کالاغ قصه‌ی مشهور در دام وعده های امپریالیسم افتاد و به ارتش فرمان داد تا خیابان ها را از همه تظاهرات کنندگان پاک سازند. همچنین از حزب توده خواست تظاهرات را متوقف کند تا او بتواند اوضاع را تحت کنترل درآورد. البته مصدق بعدها هدف از این کار را جلوگیری از جنگ داخلی - بین چه گروه هایی؟؟ - عنوان کرد، جالب اینکه مصدق تلاش می کرد برای پراکندن مردم که پشتیبانان اصلی او بودند از ارتش، دشمن پیشین خود، استفاده کند. حزب توده که از یاد برده بود «چون قیام شروع شد با قطعیتی هرچه تمام تر حتما و بی چون و چرا باید به تعرض پرداخت،» حرف مصدق را کورکورانه پذیرفت و این به معنای آن بود که در روز کودتا هواداران حزب از حالت آماده باش خارج بودند و خیابان در دست ارتش و اوباش اجیر شده بود. از این رو، حزب توده با وجود شبکه سازمانی و پایگاه توده ای اش، در برابر نیروهای کودتا نتوانست وارد عمل شود و منفعل و خانه نشین باقی ماند. تلاش های بعدی برای سازماندهی مقاومت مسلحانه با آشفستگی و هرج و مرج همراه بود و نشان داد که برای کودتاچیان هم‌آوردی به حساب نمی آید. همزمان با بازگشت شاه به کشور، نیروهای مسلح، جبهه ملی و حزب توده را سرکوب و متلاشی کردند. آنها مصدق، رضوی، شایگان و پس از سه ماه پیگیری، فاطمی را هم که در یک مخفیگاه

حزب توده پنهان شده بود، دستگیر کردند. به جز فاطمی که اعدام شد و لطفی وزیر دادگستری که کشته شد با سایر رهبران ملی به مدارا رفتار کردند. اما رفتار با توده ای ها خشن و شدیدتر بود. نیروهای امنیتی چهل مقام حزبی را اعدام کردند، ۱۴۰ نفر دیگر را زیر شکنجه کشتند، ۲۰۰ نفر را به حبس ابد محکوم و بیش از ۳۰۰۰ تن از اعضای عادی حزب را دستگیر کردند. اکنون رژیم می توانست مطمئن شود دست کم سازمان حزب توده و جبهه ملی را از بین برده است. در پایان می توان گفت بزرگترین باعث و بانی فاجعه ۲۸ مرداد و همچنین کشته شدن فاطمی و کادرهای توده، بی تدبیری مصدق و سران حزب توده و تحلیل نادرست آنان از شرایط عینی جامعه دست کم در سه روز پایانی بوده است.